

درس سیصد و بیست و نهم: صوت ۳۴۸

نوع امر در اوامر احتیاطیه (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ظهور در مولویت داشتن طبع اولیه قضیه

امر

دو مطلب از جلسه قبل باقی مانده است؛ مطلب اول اینکه آیا اوامر احتیاط مولوی هستند یا ارشادی؟ راجع به این مسئله مرحوم آقای خوئی نظرشان بر این بود که اوامر احتیاط مولوی هستند و ادله به ارشادیت ... اصل از آن مسبوقیت به حکم عقل، مانع برای مولویت نخواهد بود زیرا بسیاری از اوامر مولوی مسبوق به حکم عقل بر آن موضوع خودشان هستند مانند حرمت قتل نفس محترمه و یا حرمت ظلم، سرقت، کذب و امثال ذلک. و از آنجایی که طبع اول قضیه امر بر مولویت است و ظهور در مولویت دارد تا صارفی از مولویت و قرینه‌ای وجود نداشته باشد باید حمل بر مولویت بشود. مطالبی در این زمینه بیان شد.

مطلب دیگر که همان امر دوم است این است که

بنا بر مولوی بودن آیا این امر به نفس فعل **بِمَا هُوَ هُوَ** تعلق گرفته است یا به فعل به لحاظ ادراک واقع تعلق گرفته است؟ یعنی به لحاظ ادراک امر محتمل و امر متوقع.

دو دلیل برای صورت دوم ذکر شده که همان امر مولوی تعلق به فعل به لحاظ ادراک واقع گرفته است، نه به نفس فعل **بِمَا هُوَ هُوَ**. یعنی وقتی که مولا امر بر احتیاط می کند، او امر احتیاطیه که **«قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** و امثال ذلک است در اینجا مقصود، اتیان آن فعل است یا نهی از آن فعل است، نه به جهت خودش که در خود آن فعل مصلحتی هست یا مفسده هست بلکه مصلحت و مفسده فقط منحصر در ادراک واقع است و شارع برای عدم فوت مصلحت حکم به احتیاط می کند و آن احتیاط، احتیاط مولوی و وجوبی است.

دو دلیل برای این مطلب ذکر کرده اند؛ دلیل اول اینکه شکی نیست که او امر احتیاطیه او امر توصلیه است و در او امر توصلیه نمی شود که قصد قربت لحاظ شود یعنی جنبه عبادت در اینجا ندارد، جنبه

عبادت مربوط به آن امر محتمل اول می‌شود. آن جنبه عبادت دارد اما در اوامر توصلیه لحاظ عبادت در آن اوامر توصلیه این نیست، بلکه برای رسیدن به آن ذی‌المقدمه و ادراک واقع است.

ایشان در رد این بیان می‌فرمایند که ما قبلاً راجع به این مسئله صحبت کردیم که جمیع اوامر، اوامر توصلیه هستند؛ چه اوامر مولویه به نفس فعل تعلق بگیرند یا اوامر به نفس فعل به لحاظ ادراک واقع باشند، همه اینها توصلی هستند. زیرا شارع در مقام انشاء، نفس خود امر او ایجاب مصلحت نمی‌کند بلکه امر شارع انشاء برای ادراک مصلحت است بنابراین امر توصلی می‌شود چه آن امر، امر اولی باشد و یا امر ثانوی - امر احتیاط - باشد. در همه اینها نفس آن امر شارع ایجاب مصلحت در آن فعل نمی‌کند یعنی آن فعل در مقام ملاکات و در مقام **جعل ذا مصلحه** و شارع به واسطه انشاء تحریض و تحریک بر آن جلب مصلحت را در اینجا می‌کند. بنابراین این توصلی می‌شود و قصد قربت و عدم قصد قربت به امر بر نمی‌گردد و رجوع به امر ندارد بلکه به متعلق امر مربوط است.

اگر امر به فعل تعلق بگیرد مَعَ قصد القربة هذا
مأمورٌ تعبدی و عبادی. اگر امر به فعل بدون قصد
قربت تعلق بگیرد هذا مأمورٌ غیر عبادی و
توصلی.

و اما بنا بر مبنای مرحوم آخوند اگر در اینجا
اشکال بشود که امکان ندارد قصد قربت به لحاظ
واحد و به استعمال واحد، از نفس امری که متعلق به
فعل است در آنجا اراده بشود. زیرا در اینجا این
مسئله دور پیش می آید که قبلاً این بحث گذشت و
مرحوم آخوند هم راجع به این قضیه صحبت کردند
که امری که به فعل تعلق می گیرد اگر به نفس همین
امر، شارع و آمر ایجاب قصد قربت بکند این دور
لازم می آید. چون قصد قربت متوقف بر سبقت امر
است و خود امر هم بر قصد قربت توقف دارد یعنی
از خود امر قصد قربت در اینجا انشاء می شود. پس
لازمه اش این است که تَقَدَّمَ الشَّيْءُ عَلَى نَفْسِهِ باشد؛
اول باید یک امری باشد تا به واسطه آن امر قصد
قربت، انشاء و متمشی بشود، در حالی که امری وجود
ندارد و به نفس این امر در اینجا قصد قربت باید

متمشی بشود. بنابراین در اینجا این مسئله اشکال پیدا می‌کند.

ایشان می‌فرمایند که می‌توانیم از این مسئله جواب بدهیم و بگوییم که امر بر نفس فعل تعلق می‌گیرد ولی با عنوان جامع نه‌اینکه بر نفس فعل، به لحاظ تقیّد به قصد قربت همین امر. یعنی وقتی شارع می‌گوید که **صَلُّوا صلاة الظهر** قصد قربت به عنوان کلی و به عنوان مشترک در اینجا محتمل است؛ یعنی هر شخصی احتمال این را می‌دهد که آن امری را که شارع می‌کند، آن امر باید به قصد قربت باشد، شارع امر را روی آن عنوان جامع می‌برد گرچه آن عنوان جامع فرد خاص باشد که همین صلاة ظهر مخصوص است. اما امر روی همین قصد قربت مترتب بر نفس این فعل نیست بلکه امر بر قصد قربت جامع متعلق است، می‌گوید: **صَلِّ صلاةً بقصد القربة** خب این اشکال ندارد. نه **صَلِّ صلاةً** که همین صلاة باشد به قصد قربت همین امری که الآن دارم می‌کنم که در اینجا دور پیش بیاید نه، امر را بر جامع می‌برد گرچه آن جامع، فرد خاصش همین صلاتی باشد که این مکلف الآن دارد اتیان به

صلاة می کند. بنابراین شارع می گوید: **صَلِّ** در مقام عبادت و امر به چیزی تعلق گرفته است؟ به صلاة با قصد قربت تعلق گرفته است، بنابراین اشکال ندارد که شارع بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر بِقصد القرية** نه قصد قربتی که متمشی بر همین امر من است نه، قصد قربتی که در هر عبادتی لازم است قصد قربتی که در هر مسئله عبادی لازم است؛ عنوان کلی.

گرچه اگر این امر نبود الآن این قصد قربت هم جایی نداشت و این اشکال ندارد. ایشان می گویند: می توانیم فرق بین متعلق امر عبادی و متعلق امری که آن متعلق توصیلی است از این باب بنامیم که اگر امر، امر توصیلی باشد با نفس اتیان آن فعل ثبوت آن امر را در اینجا می کند. اگر متعلق امر، امر عبادی باشد - خود امر را ایشان می گویند که توصیلی است - باید قصد قربت در اینجا هم لحاظ بشود تا ثبوت این امر را بکند. وقتی که این مسئله روشن شد پس دیگر اشکالی متوجه بر امر مولویة احتیاطیه بر نفس فعل **بِمَا هُوَ لَا بِلِحَاطِ إدْرَاکِ الواقع** اشکال وارد نمی شود. چرا وارد نمی شود؟! چون ما در اینجا دو

امر داریم؛ امر اول امر محتمل است که به لحاظ آن امر محتمل مکلف فعل را به قصد قربت اتیان می‌کند ولو اگر او امر احتیاطیه نداشتیم.

من باب مثال وقت نماز ظهر است و نمی‌دانیم که رو به قبله شد یا نشد، اتجاه واقع شد یا نشد خب در اینجا مکلف صلاة را مکرراً می‌خواند. در این تکرار قصد قربت هست یا نه؟ **مُعَوَّلًا عَلَى الْأَمْرِ الْمُحْتَمَلِ**

یعنی الآن قصد قربتی که او انجام می‌دهد بر همان امر محتمل است - یعنی بقاء امر محتمل - او دارد انجام می‌دهد. **أُضِفَ إِلَى ذَلِكَ** اینکه امر مجدد به

احتیاط آمده است و امر مجدد به احتیاط هم خودش موجب یک قصد قربت مجدد است و این اشکال ندارد، چه انسان اتیان آن امری را که می‌کند به قصد امر محتمل باشد یا اتیان فعل آن فعلی باشد که امر او امر احتیاطی به آن تعلق گرفته به لحاظ امر مجدد باشد، امر مجدد او امر احتیاط است **«قِفْ عِنْدَ**

الشُّبْهَةِ» کذا و کذا و یا فرض بکنید که در جمع بین صلاة ظهر و صلاة جمعه و در مسائلی که شک بین وجوب صلاة ظهر و صلاة جمعه است یا فرض بکنید که در مورد اقل و اکثر و امثال ذلک در موارد

شبهات و موارد اشتغال در اینجا آن امر مجدد وجود دارد. این اشکال اول بر ثبوت اوامر احتیاطیه که متعلّق به نفس فعل است.

عنوان احتیاط در جایی است که مسبوق

به امر محتمل باشد

تأسیسی بودن اوامر مولوی

اشکال دومی که شده آن اشکال این است که در

اوامر احتیاطیه عنوان احتیاط اصلاً در اینجا آمده

است **«قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»!** **«أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ**

لِدِينِكَ»^۱ یعنی عنوان احتیاط در جایی است که این

مسبوق به امر محتمل باشد. پس در سلسله طولیه

قرار می گیرد و متأخّر از امر اول است. بنابراین اوامر

احتیاطی که بعد از امر اول می آید، **«أَخُوكَ دِينُكَ**

فَاحْتِطْ لِدِينِكَ» کجا باید احتیاط کرد؟ در آنجایی که

مسبوق به امر باشد، در آنجایی که مسبوق به نهی

باشد، در اینجا باید احتیاط کرد. بنابراین در جایی که

موقع و ظرف، ظرف مسبوقیت به امر محتمل است،

در آنجا اوامر متجدد ناظر به امر اول است نه اینکه

۱. الأُمَالِی، شیخ مفید، ص ۲۸۳.

خودش مؤسس باشد و در اوامر مولویه تأسیس است، نه تجدید و نه تقریر؛ یعنی امر مولوی می آید یک حکمی را تأسیس می کند که مترتب بر موضوع است.

بنابراین اوامر مولویه احتیاطیه الزام به اتیان فعل می کنند به لحاظ إدراک الأمر المتحمل الأول یعنی به لحاظ ادراک واقع؛ ادراک آن چیزی که در واقع بود، رجاء لإدراک الواقع است.

مرحوم آقای خوئی نسبت به این مسئله اشکال وارد می کند؛ ایشان می فرمایند که اوامر احتیاطیه گرچه در آن عنوان احتیاط هست و در این حرفی نیست اما یک وقتی شارع می گوید که این مسئله را باید مترتباً بر امر اول اتیان کنید لذا یک وقتی اگر اتیان نکردی این عمل باطل است، یک وقتی نه، شارع برای خود این اوامر احتیاطیه جا و محلّ برای تعلق حکم قرار می دهد چون دو امر ممکن است بر فعل واحد مترتب بشود؛ گاهی ممکن است دو امر بر فعل واحد باشد به نحوی که هر کدام از این دو به تنهایی ملاک برای تنجّز و فعلیت تکلیف بوده باشند فرض کنید که نذر می کند **إِمَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِمَّا زِيَارَةَ**

الحسين في ليلة العاشور یعنی در شب عاشورا یا صلاة الیل است یا زیارة الحسین است، ممکن است هر دو باشد و ممکن است **واحدٌ منهما** باشد.

بنابراین فعلی که در شب عاشورا هست؛ **صلاة الیل** أو زیارة الحسین است خب در اینجا هر کدام از این دو را اتیان کند **مَعَ الغفلة عن الفعل الأول** اشکال ندارد. چرا؟ چون هم به صلاة لیل، امر محتمل آمده است و هم به زیارت الحسین آمده است و هر دو **بِالأمر الأول** مستحب هستند و نذر آمده در اینجا امر مجدد آورده است یعنی زیارة الحسین مستحبٌ بِالأمر الأول لا بِالأمر المحتمل صلاة الیل هم مستحبٌ بِالأمر الاستحبابی. حالا اگر شما در لیلۀ عاشور صلاة لیل را بدون توجه به امر استحبابی اتیان کردید آیا باطل است؟! نه، این باطل نیست. یعنی غفلت کردید از اینکه صلاة الیل مستحب است غفلت داشتید در این صورت صلاة الیل باطل نیست یا اینکه زیارة الحسین را در لیلۀ عاشور به واسطۀ نذر اتیان کردید با غفلت از اینکه امر استحبابی به زیارة الحسین هست، این هم باطل نیست.

اما یک وقتی دو امر بر فعل واحد متعلق هستند به نحوی که اگر از آن امر اول غفلت بشود این در اینجا باطل است. فرض بکنید مولا عبد را امر بکند بر اتیان فلان شیء، بعد امر می کند بر اینکه آن چیزی را که اول به تو گفتم اتیان کن. حالا اگر این عبد با غفلت از آن امر اول این را انجام بدهد، این عملش باطل است چون این امر دوم ناظر به امر اول است و باید به لحاظ ادراک امر اول، الآن بیاید انجام بدهد. حالا ببینیم در مانحن فیه مسئله این طور است یا نه؟ آیا مسئله از باب قسم اول است یا از باب ثانی است؟ مولا آمده او امر احتیاط را بیان کرده است حالا اگر شخصی بیاید یک عمل واجب را که شارع می گوید: احتیاط کن، مثلاً صلاة ظهر را هم زمان و مقارن با صلاة جمعه انجام بده، حالا اگر این شخص بیاید و این صلاة ظهر را اتیان کند **مَعَ الْغَفْلَةِ عَنْ** **تعلق الأمر بوجوب الصلاة الظهر** آیا این صلاة ظهرش باطل است یا نه؟! چون الآن امر احتیاطی برای صلاة ظهر آمد.

بنابراین ما در اینجا می بینیم که مانحن فیه از باب قسم اول است نه از باب قسم دوم. اگر شخصی اتیان

صلاة ظهر را بکند یا آن واجب محتمل را اتیان بکند به واسطه ادله احتیاط با قطع نظر از تعلق آن امر به آن واجب محتمل و با غفلت از مسبوقیت امر متحمل به آن واجب محتمل، می بینیم که عبادتش صحیح است و باطل نیست بنابراین در اینجا این اوامر احتیاط ناظر به امر محتمل نیستند بلکه برای خودشان حکم جدید هستند. این اشکال دوم بود.

مرحوم نائینی در اینجا اشکال دیگری را وارد می کند. اشکالی که مرحوم نائینی در اینجا وارد می کند این است که ایشان می فرمایند: قوام اوامر احتیاط بر امر محتمل است بنابراین اوامر احتیاط در قوامشان و در ماهیت طبیعی شان نظارت بر امر اول لحاظ شده است یعنی در واقع جزو جنس و فصل اوامر احتیاط و جزو مقومات اوامر احتیاط، لحاظ امر اول است، چطور ممکن است شارع در اینجا بدون لحاظ امر اول حکم به احتیاط کرده باشد؟! این در اینجا نمی شود.^۱

جوابی که ایشان نسبت به این قضیه می دهند این

۱. فوائد الأصول، ج ۳، ص ۴۰۲.

است که در اینجا قوام بین امر متحمل اول و بین احتمال واقع خلط شده است. بله، اوامر احتیاط در جایی است که واقع محتمل وجود داشته باشد، اگر واقع محتمل وجود نداشته باشد که احتیاط نیست اگر قطع به عدم باشد که در آنجا احتیاط نیست اگر قطع به وجوب هم باشد، باز در آنجا احتیاط نیست پس احتیاط در جایی است که واقع محتمل بشود. شما اگر قطع داشته باشید که نماز ظهر را خواندید و رو به قبله هم خواندید آیا باز احتیاط می کنید و یکی دیگر هم می خوانید؟! دیگر احتیاط معنا ندارد. اگر قطع داشته باشید که صلاة ظهر در يوم الجمعة واجب نیست باز احتیاطاً صلاة ظهر را می خوانید؟! نه، مگر کمی حال داشته باشید و سر حال باشید مثل آن خلیفه [ولید بن عقبه که شراب خورده بود و] به جای نماز دو رکعتی، چهار رکعت خواند!^۱ به او گفتند که دو رکعت است چرا چهار رکعت خواندی؟! گفت که اگر می خواهید پنج، شش رکعت هم می خوانیم! فعلاً حال خوشی داریم! شب به ما خوش گذشته است

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۴.

می‌خواهیم خدا را شکر کنیم! حالا تا پنج شش رکعت هم جا دارد! شکر نعمت، نعمت افزون کند! اگر واقع محتمل باشد در اینجا اوامر احتیاط هست. ایشان می‌گویند که در اینجا مرحوم نائینی خلط کرده‌اند بین اینکه اوامر احتیاط در اینجا متقوم به واقع محتمل است یا متقوم به امر محتمل است؟ متقوم به امر محتمل نیست، متقوم به واقع محتمل است. اوامر احتیاط در ظرفی است که در آنجا واقع محتمل موجود است. بنابراین خود این امر تعلق به این گرفته است و اصلاً کاری به امر متحمل ندارد.

قبل از اینکه به سایر مطالب پردازیم اشکالی که در اینجا نسبت به مرحوم آقای خوئی می‌شود این است که واقع محتمل چطور ثابت است؟! بله، اوامر احتیاطیه ناظر به واقع محتمل هستند ولی آن واقع متحمل چطور ثابت شده است؟! تا امری نباشد که آن واقع متحمل ثابت نمی‌شود. همین طوری که برای انسان غیب پیدا نمی‌شود بالأخره باید یک امری باشد! مگر اینکه بگوییم: در اینجا مقصود از امر متحمل، خصوص لفظ امری است که در لسان دلیل

ذکر بشود. بله، ممکن است این طور نباشد. گاهی اوقات ممکن است که انسان از قرائن و شواهد بفهمد که شارع در اینجا امری داشته است، شارع در اینجا لحاظ می کند اما در لفظ نیست. یعنی در کتابت، لفظ امری نمی بینیم. گرچه در اینجا می توانیم باز از طرف مرحوم نائینی این طور جواب بدهیم که ایشان هم نمی گویند که لفظ امر در کتابت وجود داشته باشد. یعنی مقام، مقام امر باشد. منظور ایشان این است. یعنی نمی شود که اوامر احتیاط در جایی باشد که از یک طرف متقوم به واقع محتمل باشد و از طرف دیگر ظرف و زمینه و استعداد امر محتمل نداشته باشد، این امکان ندارد و مطلب هم همین طور است.

بنابراین در اوامر احتیاط، مسئله از این قبیل و باب است. لذا مرحوم آقای خوئی در اینجا دارند که چون ما برای مولویت هیچ گونه رادعی از این نقطه نظر ندیدیم اوامر احتیاط را هم حمل بر مولویت می کنیم. این یک. دوم چون رادعی برای تعلق اوامر احتیاط به نفس فعل پیدا نکردیم غیر از این اشکالات مذکوره و اشکالات مذکوره همه با پاسخها و

جواب‌هایی که داده شده است مندفع است بنابراین
به مقتضای طبع قضیه و ظهور تعلق امر بر متعلقش **لا
بِلِحَاطِ شَيْءٍ آخِرَ بَلْ بِلِحَاطِ نَفْسِ الْفِعْلِ وَ بِلِحَاطِ
نَفْسِ الشَّيْءِ** لذا طبق فتوای مشهور این اوامر احتیاط
متعلق بر خود فعل هستند و کاری به لحاظ ادراک
واقع ندارند. این مطلب تا اینجا تمام شد.

البته این مسئله تا اینجا تمام می‌شود. بحث حُسن
احتیاط دیگر تمام شد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** راجع به موارد
احتیاط و جمع‌بندی بحث برائت شاید چند جلسه‌ای
نیاز باشد بر اینکه با توجه به ادله و روایات و
خصوصیت مورد ما این مسئله حُسن احتیاط یا لزوم
احتیاط را بیان کنیم. اما اصل مسئله حُسن احتیاط
بحثش تا اینجا تمام می‌شود.

مطلبی که در اینجا نسبت به مبنای آقای خوئی و
نسبت به مبنای مرحوم نائینی به نظر می‌رسد این
است که در اینجا حق با مرحوم نائینی است. جهت
قضیه هم این است که در اوامر احتیاط، طبع خود
اوامر احتیاط ناظر به امر اول است. حالا چه امر اول
مذکور، چه امر اول محتمل، بالأخره وقتی که شارع
می‌گوید که **«قِفْ عِنْدَ الشُّبْهَةِ»** همین که می‌گوید

«شبهه» یعنی در اینجا نهی هست. همین که شارع

می گوید: «أَخَوْكَ دَيْنُكَ فَاحْتِطْ لِدَيْنِكَ» این احتیاط

یعنی **فیه امر** و دیگر معنا ندارد ما در اینجا بگوییم

که این قوام به امر محتمل ندارد. وقتی که شما واقع

محتمل را اثبات کردید لازمه واقع محتمل یا ملزوم

واقع محتمل عبارت از تعلق امر است؛ امری باید در

اینجا باشد. بنابراین اوامر احتیاط نمی تواند در اینجا

فی حدّ نفسه بدون لحاظ امر اول به خود فعل تعلق

بگیرد. کأنّ شارع نسبت به یک مورد بدون لحاظ

واقع به عبدش گفته که من می خواهم در اینجا

احتیاط کنید ولو اینکه در اینجا امر ندارم! هیچ وقت

یک هم چنین حرفی را مولا نمی زند یا اینکه مولا

بگوید که می خواهم در اینجا احتیاط کنید گرچه در

اینجا نهی هم ندارم! این طور است؟! یا نه، می گوید

که چون در اینجا احتمال امر هست احتیاط کن،

چون در اینجا احتمال نهی هست احتیاط کن؟! لسان

احتیاط این است.

بنابراین در اینجا حق با مرحوم نائینی است که

این اوامر احتیاط اوامر مولوی هستند و ناظر به نفس

فعل - البته مرحوم نائینی ارشادی می دانند ولی ما

می‌توانیم بگوییم که این اوامر، اوامر مولوی هستند، نه‌اینکه صرف ارشادی هستند - ولی به لحاظ ادراک واقع هستند. از این نقطه‌نظر مسئله به همین کیفیت به نظر می‌رسد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد